

این دفتر بیش از همه برای دانشجویان نوشته  
شده . اینست آنرا بدسته دانشجویان پاکدین  
ارمغان میگردانم . کسروی

## فرهنگ است یا نیرنگ ؟

اینرا بچاب میرسانیم و از آقای دکتر غنی و از  
وزارت فرهنگ پاسخ خواهیم بیوسید .

کسروی

## بنام پاک آفرنده جهان

خوانندگان این دفتر نخست باید بدانند که در کشور ایران سیاستی بد خواهانه هست که از سالیان دراز در این کشور کار گر بوده . یکدسته از وزیران و سران اداره ها هستند که با یکدیگر همدستند و خواست ایشان آنست که از راهای گوناگون بکوشند و این توده را از پیشرفت باز دارند . بکوشند و نگزارند بآلودگیهای این توده چاره شود و تلاشهای نیکخواهان و غیرتمندانرا در آن باره ها بیهوده گردانند .

این خود داستان بزرگیست و یکی از رازها می باشد ، و ما چون در جای دیگر آندسته را شناسانیده و کمی از کارهاشان باز نموده ایم در اینجا بآن نمیردازیم در اینجا سخن از چیز دیگر است  
در هزار و سیصد سال پیش که اسلام بر خاست و مسلمانان ایرانرا هم بگشادند ، و قرنهای این کشور تکه ای از جهان اسلام می بود و از پیشآمدهای آنجهان - از نیک و بد - بهره مند میشد از جمله هر چه گمراهیها و اندیشه های پست در میان مسلمانان پدید می آمد ایرانیان از آنها بهره می یافتند . از جمله هر چه گمراهیها و اندیشه های پست در میان مسلمانان پدید می آمد ایرانیان از آنها بهره می یافتند . بلکه در این باره بهره ایان بیشتر از دیگران می شد .  
فلسفه یونان که بمیان مسلمانان آمد ایرانیان بیشتر بآن رو آوردند و آنرا گرفته پیروردن و بزرگ گردانیدن پرداختند .

صوفیگری که بر خاست بیش از همه در میان ایرانیان رواج گرفت و بیش از همه در ایران پایدار گردید .  
شعری که ویژه عرب می بود ایرانیان آنرا گرفتند و از خود عربها بسیار جلوتر رفتند .  
باطنیگری که یکرشته آموزاکها و کوششهای بی برای بهمزدن اسلام و بر انداختن دستگاه آن می بود با دست ایرانیان پدید آمد ، و با آنکه پیشرفتش پیش از همه در مصر و یمن و آنجا ها می بود در ایران بیش از دیگر جاها ریشه دوانید و آموزاکهایش جا در دلها برای خود باز کرد .

خراباتیگری جنبش دیگری بزبان اسلام می بود که از ایران بر خاست ، و چون زبان آن شعرهای فارسی ( شعر های خیام و حافظ و دیگران ) می بود از ایران بیرون نرفت . لیکن در لینجا در میان خود ایرانیان بسیار کارگر افتاد .  
شیعیگری که کشاکشی در زمینه خلافت می بود که از حجاز بر خاست و قرنهای در آن کشور و در عراق کارگر می بود م سر انجام روبايران آورده اینجا را کانونی برای خود گردانید .

افسانه مهدی که از روی پندار های کهن ایرانی و جهودی در میان عرب پدید آمده و افزاری در دست آرزومندان خلافت شده و بخود بالیده و بزگ گردیده بود ، پس از قرنهای بايران باز گشت و اینجا را آشیانه های برای خود گرفت .

اینها آلودگیهای مغزیست که ایرانیان از راه اسلام و در نتیجه پیوستن به مسلمانان پیدا کرده اند . بماند آن آلودگیهای کهن که از راه زردشتیگری و مسیحیگری و مانیگری از پیش می داشتند و نگاه داشته بودند و هنوز هم میدارند .

اکنون سخن در آنست که آندسته بد خواه ، یا مردان بد نهاد رو سیاه ، که سود خود را در بدبختی و در ماندگی این توده می دانند و دست بهم داده پافشاری بسیار میکنند ، یکی از کوششهای آنان در این رشته است که این آلودگیها تنها از مغزها بر نخیزد ، بلکه جایگیر تر گردد و زهرش هتاینده تر باشد .

کانون این کوششهای بد خواهانه وزارت فرهنگ است. این دستگاه با آن درازا و پهنا برای آنست که گمراهیها و بد آموزیهای گوناگونی که از زمانهای گذشته بازمانده و در کتابها جایگزینست، رواج آنها را هر چه فروتر گرداند. کتابها را بچاپ رسانیده در دسترس مردم گزارد، در دبستانها و دبیرستانها آن بد آموزیها را در مغزهای نارسان آکنده همه را آلوده گرداند.

وزارت فرهنگ ایران برای اینکار رهاست. باینمعنی کسانی که در کارهای آن وزارتخانه دست داشته اند و شالوده آنرا ریخته اند خواستشان همین می بود. با هم بسکالشی نشسته، راههاندیشیده، آزمایشها کرده، نیرنگها بکار برده، دستگاهی را بدانسان که خواستشان می بوده پدید آورده اند.

باشد که کسانی باین گفته ها باور نکنند و اینرا یک بدگمانی از من در باره وزارت فرهنگ و بنیاد گزارانش شناسند. ولی افسوس که نچنانست، افسوس که این گفته ها در باره آن وزارت همه راستست. وزارت فرهنگ تنها آن دستگاه بیرونی نیست. تنها آن اتاقها با کارکنانش و آن دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها با آموزگاران و دبیران و استادانش نیست. در پشت سر آن، دستگاه درونی دیگری هست - دستگاهی که با دست محمد علی فروغی ها، ابوالحسن فروغیها، سید نصر الله تقویها، علی اصغر حکمتها، دکتر قاسم غنیهها، و دیگران راه برده می شود.

بدبختی این کشور بجایی رسیده که مردان درس خوانده و چیز فهمش، کوشش بنا بودی توده را پیشه خود می گیرند و از چنان کار بسیار آزمانه ای نان میخورند و رخت میپوشند و باتومیل می نشینند و گردن می فرازند و بخود می بالند. اینرا باید در تاریخ بنویسند. باید در تاریخ بنویسند که بدبختی این توده و کشور تا باین جایگاه رسید.

بهر حال وزارت فرهنگ در ایران، پس از آغاز مشروطه پدید آمده و این بد خواهان که از روز نخست دست در کار آن وزارت می داشتند و اندیشه های بیآزمانه خود را بکار می بستند، چون جنبش مشروطه باتکانی در فهمها و خرد ها توأم میبود و آزادیخواهان بیش یا کم زبان صوفیگری را دانسته و یکی از شوندهای درماندگی و بدبختی ایران اندیشه های صوفیانه را می شناختند و نویسندگان و گویندگان بارها از آن بد می نوشتند و می گفتند، از اینرو بد خواهان نیارستند که صوفیگری را در میان دیگر بد آموزیها جا داده برواج آن نیز کوشند. در آهنگام چنین دلیری نمودند. تنها نام ( ادبیات ) و ( مذهب ) و ( فاسفه ) را عنوان نموده برواج بد آموزیهای زهر آلود این چند رشته بس کردند و بنیاد فرهنگ را بروی آنها گزارند.

ولی چون سالها گذشت و روزگار دیگر گشت و آن سهشهای بیدار آغاز مشروطه کهن گردید، بد خواهان که در کار خود بسیار ورزیده و آزموده اند و از زیر دست استادان بسیار آزموده بیرون آمده اند فرصت را از دست ندادند و کم کم به ترانه صوفیگری نیز برخاستند: گاهی نام ( عرفان ) را بمیان می آوردند، گاهی گفتاری می نوشتند، گاهی چون پا می افتاد کنفرانسی می دادند. بگفته تبریزیان ( تیر را انداخته کما نش را نهران می کردند ).

بدینسان زمینه آماده می ساختند تا چند سال پیش یگ گام بزرگی بر داشتند و وزارت فرهنگ آشکاره بهواداری از صوفیگری پرداخت. کتابها را بچاپ رسانید و پراکند. بکسانی پولها داد که کتابهای تازه نوسند. صوفیگری را یکی از زمینه های درسی در دانشسرا گردانید.

این یکی از دللهایی بود که مرا در باره بد اندیشیهای وزارت فرهنگ بیگمان گردانید. بکارهای بد خواهانه دیگر، بهر کدام معنایی میشد داد و شوندی می شد پنداشت. در باره سعدی میشد گمان برد که چون برخی سخنان نیک نما نیز می دارد فریب آنها را خورده اند. حافظ چون نامش را شنیده اند از زبان بد آموزیهای نا آگاه مانده اند. در باره خیام میشد گفت فریب هیاهوی اروپا را خورده اند. در زمینه کیش می شد گمان برد که پروای ملایان و پیروانشان میدارند. لیکن در باره صوفیگری چه میشد پنداشت؟. آبابد صوفیگری و ناسارگاری آن بازندگانی چیزست که نهران ماند و کسی با اندک فهم و خردی آنرا نداند؟. آیا چنین گمان میشد برد؟.

صوفیگری در هزار سال پیش که رواج گرفت، در آنروگار خاموشی جهان بازندگان نی نساخت و مایه بدبختی و گرفتاری گردید. چه رسد بامروز که جهان در تکان بسیار سختیست و توده ها با یکدیگر به نبردهای نابود کننده بر خاسته اند؟. چه رسد باین روزگار که در کشاکش زندگانی کشتار گاههایی همچون استالینگراد و بوداپست بر پا می کنند؟.

در چنین روزگاری که دانشمندان دانشهای خود را در باره آبادی جهان بکار می برند و دولتها نقشه های پنجساله و ده ساله پیش میگیرند، در کشور ویران و بدبختی همچون ایران بروج صوفیگری کوشیدن و مردم دل مرده را دل مرده تر گردانیدن جز بد خواهی چه نامی تواند داشت؟.

در چنین روزگاری که دیگران بجوانان درس غیرت و جانبازی میدهند و از آنان خلبانان و چتر بازان پدید می آورند، در این کشور بجوانان در س صوفیگری دادن و سهشهایی آنانرا زهر آلود گردانیدن جز کوشش بنابودی توده چه معنی تواند داد؟.

صوفیگری (جهانرا خوار داشتن، آنرا ویرانه گذاشتن، دامن از آن درچیدن، بگوشه ای خزیده روز بسر بردن) است. آیا پستی و زیانمندی این اندیشه ها چیز است که آقای علی اصغر حکمت و دکتر قاسم غنی نفهمند؟. آیا گمان این اندازه ناهمی بآنان توان برد؟.

بیجا نمی گویم که این پشتیبانی وزارت فرهنگ از صوفیگری و تلاشهای پافشارانه آن بپراکندن کتابهای صوفیان پرده از روی کار آن وزارت بر داشت منکه می دانستم آن دستگاه چیست و برای چیست این پشتیبانی از صوفیگری را نریگمان گردانید.

وزارت فرهنگ یک کار شگفت هم کرده و آن اینکه حافظ که (خراباتی) بوده و در سرعای خود نکوهشها صوفیان کرده و گاهی دشنام نیز دریغ نگفته وزارت فرهنگ او را (صوفی) شناخته، و آقای دکتر غنی بدستاور (بحث در آثار و افکار و احوال حافظ) بسخنان درازی از صوفیگری پرداخته و بنام (تاریخ تصوف در اسلام) کتابی بزرگ پدید آورده، که با پول وزارت فرهنگ بچاپ رسیده و برای آنکه همه توانند آنرا بدست آورند و بخوانند، بیهای کمی فروخته میشود.

باین کار وزارت فرهنگ، باین صوفی شناختن حافظ، دو شوند توان اندیشید: یکی آنکه خراباتیگری را که خود گمراهی جداگانه می بوده نشناخته، و چون حافظ با همه دشمنیش با صوفیان در قافیه بافیهایش گاهی نیز سودجویی از اندیشه ها صوفیانه می کند و آنها را در شعرهایش می کنجانند،

از اینرو او را صوفی پنداشته اند. دیگری آنکه خراباتیگری - یا بهتر گویم: شعرهای حافظ - بسیار رسواست، چه خراباتیگری (جهانرا هیچ و پوچ دانستن و خود را در کارهایی اختیار شناختن و اندیشه گذشته و آینده نکردن و با مستی خوشی بسر بردن) است که بسیار زشتست. از اینرو پرده پوشی بروی بد آموزیهای پست حافظ کرده و آنها همه شعرهایی را که در باره باده نوشی و مستیست نادیده انگاشته او را (صوفی) نشان داه اند. سودکار خود را در این دیده اند.

بهر حال، چنانکه گفتم آقای دکتر غنی کتابی بزرگ در زمینه صوفیگری نوشته که عنوان بیرونی آن جستجوهای تاریخی و دانشی، ولی خواست درونی ستاییدن صوفیگری و استوار گردانیدن بنیادش و افزودن بروج آن می باشد. در سراسر کتاب که بیش از هفتصد ساتست در هیچ جا سخن از نا سازگاری صوفیگری بازندگی و از زیانهای بسیارنرفته بلکه آقای دکتر کار رابجایی رسانیده که خواسته داستانها بی را که در کتابهای صوفیان بعنوان (کرامات) هست و بیگمان دروغست راست نشاندهد و آنها را بادانشها سازگار وانماید که می باید گفت آقای دکتر نه تنها بتوده و کشور خود بدانها نیز (خیانت) کرده. این گناه دکتر چندان بزرگست که من نمیتوانم از آن در گذرم، ناچار میباشم آنرا دنبال کنم و دانشمندان جهانرا بدآوری خوانم، نخست نوشته های خود دکتر را می آورم، از (کرامات) صوفیان سخن می راند و پس از دو سات می نویسد:

(اگر بخواهیم انواع و اقسام کرامات و خوارق عادات منسوب باولیا را در اینجا ذکر کنیم شاید چند مجلد هم کفایت نکند. زیرا در هر نوعی از انواع کرامات هزاران قصه هست از قبیل راه رفتن بر روی دریا و طیران در آسمان و

باراندن باران و حضور در جاهای مختلف در یک آن و معالجه بیماران بانگه یا بانفس و زنده کردن اموات و دست آموز کردن و مطیع ساختن حیوانات درنده از قبیل شیر و پلنگ و علم به حوادث آینده و اخبار آن و نا توان ساختن یا کشتن اشخاص با یک کلمه و یا یک حرکت و مکالمه با حیوانات یا نباتات و خاک را بطلا و احجار کریمه مبدل ساختن و خوراک و آب حاضر ساختن بدون اسباب ظاهر و اطلاع و اشراف بر خواطر و نیات اشخاص و تصرف در فکر و اراده دیگران و غیره که برای صوفی که قائل بقوانین طبیعی نیست تمام این خوارق عادات و بر همزدن نوامیس طبیعی شدنی و قابل قبول است .

البته از نظر تحلیل علمی بایستی بین چیزهای غیر ممکن ( ۱ ) که بحکم عقل و علم و منطق و قوانین عالم شهود بصراحت ممتنع است و چیزهای ممکن که یک قسم توضیح و توجیه علمی و طبیعی دارد باید فرق گذاشت مثلاً قسمتی از کرامات منسوب باولیا مطابق با اصول و قواعدی است که در معرفت نفس و فن تحلیل و تجزیه قوای روحی محرز و مقرر است از قبیل معالجه از راه عقیده و ایمان و توجه و تلقین فکر و تصرف در اراده و اشراف بر خواطر و نیز القاء و تلقین تخت تاثیر خواب مغناطیسی و امثال آن که هر کس به دقت در کتب عرفا و دستوره‌های آنها بمبتدیان اهل سلوک بنگرد بر میخورد که چگونه مطابق اصول و موازین علم النفس مرید را مستعد اخذ تلقین میسازند مثلاً غالباً دستور اینست که مرید باید با مراقبت تام و توجه کامل حواس بیک مرکز بکوشد که ذکر را که از طرف مرشد باو داده شده یا شخص مرشد را کاملاً در ذهن خود حاضر داشته باشد بطوری که همه قوای فکری او در آن ذکر یا در شخص مرشد مثل ملک حافظ همیشه با او باشد و در هر حال و در همه جا از او منفک نباشد بالاخره این توجه شدید باندازه ای دوام بیاید که مرید و مرشد را در همه خلق و در همه اشیاء حاضر و ناظر ببیند تا بمقام ( فنای در مرشد ) برسد و چون این تمرین حاصل شد و روح مرید با مرشد اتصال یافت همین تمرین را با مراقبت تام و تحت راهنمایی و ارشاد مرشد نسبت بقطب یعنی پیشواییکه مرشد دستگیر از مشایخ طریقه اوست بجا بیاورد تا بمقام ( فنای در قطب ) برسد بعد بهمین طریق ( فنای در پیغمبر ) برای او حاصل شود و بالاخره بمقام ( فناء فی الله ) برسد و بطوری خود را در خدا مستغرق سازد که خود از میان بر خیزد و در همه اشیاء جز خدا چیزی نبیند و بتحقیق بداند که با غیرت و حدانیت وجود اغیار محال باشد و هر غیری که در توهم آید خیال بود چنانکه محقق گفته است .

هر دیده که بر فطرت اول باشد      یا آنکه بنور حق مکحل باشد

بیرون ز تو هر چه بیند اندر عالم      نقش دوم دیده ! حول باشد ( ۲ )

برای نمونه چند فقره خوارق عادات و کرامات و امور غریبه بی که بمشایخ بزرگ نسبت داده شده از بعضی کتب تراجم احوال عرفا التقاط نموده و در اینجا ثبت میکنیم ،،،،

حکایت بخط امام احمد مالکان دیدم که نوشته بود که زنی را در مجلس شیخ در میهنه حالتی پدید آمد خویشتن را از بام بینداخت شیخ اشارت کرد در هوا معلق بماند باز دست فرو کردند و او را بر بام کشیدند بنگریستند دامن او در میخی ضعیف آویخته بود .

نقل است که مالک دینار وقتی که در سایه درختی خفته بود ماری آمده بود و یک شاخ نرگس در دهان گرفته و او را باد میکرد .

وقتی رابعه عدویه بعزم حج در بادیه میرفت در میان بادیه خر بمرمرد مردمان گفتند این بار تو ما برداریم گفت شما بروید که من بر توکل شما نیامده ام مردمان برفتند رابعه تنها بماند سر بر کرد گفت آلهی پادشاهان چنین کنند با عورتی غریب عاجز مرا بخانه خود خواندی پس در میان راه خر مرا مرگ

---

( ۱ ) مثلاً از قبیل حکایت ذیل که شیخ عطار در جلد اول تذکره الاولیا ( صفه ۱۵۳ چاپ لیدن ) در ذکر بایزید بسطامی می گوید : ( نقل است که روزی یکی در آمد و از حیا مسئله ای پرسید شیخ جواب داد آنکس آب شد مردی در آمد آبی زرد دید ایستاده گفت یا شیخ این چیست گفت یکی از در آمد سؤالی از حیا کرد و من جواب دادم طاقت نداشت چنین آب شد از شرم .

(۲) رساله الوجود میرسید شریف جرجانی چاپ حضرت آقای حاج سید نصرالله تقوی آلهی پادشاهان چنین کنند با عورتی غریب عاجز مرا بخانه خود خواندی پس در میان راه خرممرگ دادی و مرا بیابا تنها بگذاشتی هنوز این مناجات تمام نکرده بود که خر بجنید و بر خاست رابعه بار بر وی نهاد و برفت .  
نقل است که وقتی دیگر رابعه بمکه میرفت در میان راه کعبه را دید که با استقبال او آمد رابعه گفت مراربت البیت می باید بیت چکنم .

نقل است که بایزید در راه اشتری داشت زاد و راحله خود بر آنجا نهاده بود ، کسی گفت بیچاره آن اشتر که بار بسیار است برو و این ظلمی تمام است ، بایزید چون این سخن بکرات از او بشنود گفت ای جوانمرد بر دارنده بار اشتر نیست فرو نگرست تا بار بر پشت اشتر هست بار بیک بدست از پشت اشتر بر تردید او را از گرانی هیچ خبر نبود ، گفت سبحان الله چه عجب کاری است بایزید گفت اگر حقیقت حال خود از شما پنهان دارم زبان ملامت درلز کنید و اگر مکشوف گردانم حوصله شما طاقت ندارد با شما چه باید کرد ...

نقل است از ابراهیم ادهم که روزی بر لب دجله نشسته بود و خرقة زنده خود پاره می دوخت سوزنش در دریا افتاد کسی از او پرسید که ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی اشارت کرد بدریا که سوزنم باز دهید هزار ماهی از دریا بر آمد که هر یک سوزنی زرین بدهان گرفته ابراهیم گفت سوزن خویش خواهم ماهیکی ضعیف بر آمد سوزن او بدهان گرفته گفت کمترین چیزی که یافتم بماندن ملک بلخ این است دیگرها را ندانی .

تا اینجا ست نوشته های آقای دکتر ( چنانکه نشانه گزارده شده برخی از داستانها آورده نشده ) خواهشمندم خوانندگان آنرا با ر دیگر خوانند و نیک اندیشند که آقای دکتر :

(۱) داستانهایی که صوفیان بنام ( کرمت پیران خود ) در کتابهاشان نوشته اند براسست میدارد ، و سخن گفتن با جانوران و آگاهی دادن از آینده و زر ساختن خاک و گوهر گردانیدن سنگ و زنده گردانیدن مرده و مانند اینها را ( شدنی ) می شمارد و می گوشت که آنها را با دانشها سازش دهد ، ( تنها آب شدن کسی را از شرم ) ، شدنی ، ندانسته بر کنار می گرداند ( که این خود جای گفتگوست .

(۲) راه دانشی که آقای دکتر برای این کارها نشان میدهد ( چیرگی روانی ) یا بگفته خودش ( قواعدیست که در معرفت النفس و فن تحلیل و تجزیه قوای روحی محرز و مقرر است ) در حالیکه در آن کارهاییکه یکایک می شمارم و داستانهایی که راست دانسته یاد می کند ( که ما هم آوردیم ) ، آن عنوان

( چیرگی روانی ) هیچ نیست ، کسی را در هوا معلق داشتن ، خری مرده را زنده گردانیدن . کعبه به پیشواز کسی آمدن ، بار اشتری بر هوا ایستادن و مانند اینها چه همبستگی با چیرگی روانی ( یا قواهد معرفت النفس ) دارد ؟ . این نیز جای گفتگوست . این خود نیرنگی از دکتر میباشد . این گندم نمودن و جو فروختن می باشد .

اکنون سخن ما بر سر آنست که آیا از دیده دانشها چنان کارهایی ( کارهای بیرون از آیین سپهر ) شدنیست ؟ آیا یک دانشمند تواند براسست بودن آنداستانها باور کند ؟ آیا دکتر غنی این نوشته ها را از روی باور نوشته ؟ . آیا چنین گمانی باو توان برد ؟ . آیا چنین نوشته هایی از یک پزشک دانشمند گذشته از همه چیز ( خیانت ) بجهان دانش نیست ؟ . در این زمینه است که ما دانشمندان جهانرا

بدآوری میخوانیم در این زمینه است که دوست میداریم هر دانشمندی ، چه از ایرانیان و چه از دیگران ، چون این سخنان ما را میخواند فهمیده خود را در دو زمینه زیر بنویسد و بروزنامه ای دهد و این کار را پاس دانشها و آمیغها کند :

(۱) آیا بافسانه هایی که از درویشان نوشته اند ، از سخنگویی با جانوران ، پیشگویی از آینده ، درو گوهر گردانیدن خاک و سنگ ، زنده گردانیدن مرده ، و مانند اینها ، باور توان داشت ؟ . آیا از دیده دانشها چنان کارهایی را ( آنها هم با دست درویشان بیدانش ) شدنی توان شناخت ؟ .

(۲) یک دکتر در پزشکی و استاد روانشناسی که چنان افسانه هایی را براسست می دارد و آنها را با دانشها سازش میدهد ، بچنان دکتری با چه دیده ای توان نگرست و چه نامی باو توان داد ؟ .

من پیامی نیز بخود دکتر می فرستم :

آقای دکتر غنی ما شما را بد خواه توده خود شناخته ایم ، ما براز کارهای شما و همدستانان پی برده نیک دانسته ایم که شما این کتابها را در باره حافظ و صوفیگری بخواهش دیگران و برای افزودن برواج صوفیگری و جبریگری و دیگر بد آموزیها که جز مایه بد بختی توده نیست نوشته اید . اینک دلیلهای ما :

باور نکرد نیست که شما بدی صوفیگری و نا سازگاری آنرا با زندگانی ندانید . باور نکردنیست که شما زبانهای بسیار شعر های حافظ را ( بویژه پس از آنکه ما بارها نوشتیم و پراکندیم ) در نیاید . باور نکردنیست که شما بافسانه های صوفیان که ( کرامات ) نام گزارده اند باور دارید . شما که مرد دانشمندید چشده که در رشته دانشهای خود نکوشید ویا میرزما محمدخان قزوینی ریش بریش داده بچاپ کتاب حافظ و مانند آن پر دازید ؟ . چشده که برای افسانه های خنک صوفیان ( راه دانشی ) سازید و از نیرنگ و فریبکاری نیز باز نایستید ؟ . اینها دلیلهاییست که بد خواهی شما را با توده و کشور بی پرده می گرداند و جایی برای خوشگمانی باز نمی گزارد .

با این حال ما دوست میداریم شما از خود ( دفاع ) کنید . دوست میداریم با ایرادهای ما پاسخ دهید .

آقای دکتر آیا راستست که رابعه چون در راه خرش مرده بود آنرا زنده گردانید ؟ . ایاراستست که بایزید باریکه برآشتر می نهاد آن بار در هوا می ایستاد و سنگینی برآشتر نمی انداخت ؟ . آیا راستست که خانه کعبه به پیشواز رابعه آمده بود ؟ آیا راستست که ابراهیم چون سوزنش را که بدریا افتاده بود باز خواست هزار ماهی هر یکی سوزن زرینی در دهان از آب بیرون آمد ند ؟ . آیا چنین کارهایی توانستی بود و تواند بود ؟ . آیا در روانشناسی ( یا بگفته خودتان معرفت النفس ) ( قواعدی ) هست که کسانی را توانا باین کارهای بیرون از آیین سپهر ( خارق الطبیعه ) گرداند ؟ اگر هست باز گوید و بما بفهمانید .

آقای دکتر من نمی خواهم گفتگو رویه ریشخند و شوخی گیرد و این ناچارست که می پرسم : شما که ( چیرگی روانی ) پیران صوفی را بر پیروان برخ ما کشیده و هما ترا راز ( کرامتهای ) آنان نشان داده اید آیا در داستان خر زنده گردانیدن رابعه نیز آن بوده ؟ آیا رابعه خرش هم صوفی می بوده ؟ آیا پایگاه ( فنای در مرشد ) را یافته بوده ؟ من نمیدانم شما چه خواسته اید ؟ نمیدانم چرا بدینسان سر کلافه را گم کرده اید .

شما یا یک باره بگوید پیران صوفی ، چنانکه دعوی خودشان هست برجهان و سپهر چیره ، و به ( بر هم زدن نوامیس طبیعی ) توانا می بوده اند ، و دیگر نامی از دانشها نبرده کاری با آنها ندارید و یا از مرز دانشها پا بیرون نگزارید و باین گزافه های بسیار پست رویه دانش ندهید . بکشور و توده خود خیانت می کنید باری بجهان دانش خیانت نکنید بهر حال ما از شما پاسخ میخواهیم .

ما از ( کرامتهای ) صوفیان در کتاب ( پیرامون صوفیگری ) سخن رانده نشان داده ایم که چه از دیده تاریخ و چه از دیده دین ، همه آنها دروغ و همه آنها گزافه های بیشرمانه ای بیش نیست ، نشان داده ایم که چون مغولان بایران آمدند و آنهاهم کشتار و تاراج در این کشور کردند که می باید گفت سختترین روزایرانیان می بود ، صوفیان که در همه شهرها می بودند و با فراوانی میان مردم می زیستند یکی نتوانست کمترین هنری از خود نماید و با این لافها که از چیرگی خود به سپر می زنند بکوچکترین کاری نتوانستند بر خاست . هر یکی از پیرانشان یا همچون ابوبکر رازی بیغیرتانه زنان و فرزندان را بدم شمشیر سپرده خود بگریختند و یا همچون شیخ عطار با پستی و خواری کشته شد ند .

اینها را در آن کتاب نشان داده ایم و لینست دو باره بآنها نپرداخته در اینجا خواستیم از دیده دانش بآن داستانها نگریم . چون آقای دکتر غنی از آنراه پیش آمده ما نیز تنها از آنرا پیش آمدیم . پاسخی هم که میخواهیم از آنراه باید بود .

از دکتر غنی میگدرم . وزارت فرهنگ که این کتاب را بچاپ رسانیده پاسخده نوشته های آنست . در اینچند سال وزارت فرهنگ پایپی کتابهای صوفیگری بچاپ رسانیده و بمیان مردم پراکنده . همه چیز بکنار همین داستان ( کرامتهای ) صوفیان چون بدانها ( و همچنان بدین ) همبستگی می دارد ما ناچاریم آنرا پی کنیم و با وزارت فرهنگ به گفتگو پردازیم :

اگر این راستست که پیران صوفی بآیین سپهر چیره در آمده و کارهای بیرون از آیین ( خاق الطبیعه ) می کرده اند پس صوفیگری چیز بسیار ارجدار است و جایگاه آن والاتر از دانشها ست . پس چرا جهانیان از آن نا آگاه ماندند ؟ . چرا در سراسر جهان بجای دانشگاهها خا نقاهاهای صوفیگری بر پا نگردهد ؟

فوسو دانشمندان پس از سیصد سال رنج و کوشش تازه بآن نتیجه رسیده اند که مرده ای را هما ن ساعت که مرده خون تازه ای در تنش جا دهند و آنرا بزندی باز گردانند . اینهم چیزیست که ما از دور می شنویم و هنوز روشن و بیگمان نگردیده . ولی صوفیان می توانسته اند مرده ای چه کهن و چه تازه تنها با یک خواستن بزندی باز گردانند می توانسته اند کاری باین بزرگی را با آن آسانی بانجام رسانند . از چنین هنری چرا جهانیان نا آگاه ماندند ؟ . چرا دانشمندان بسود جویی از آن نپردازند ؟ . . ما نمی دانیم وزارت فرهنگ ایران چرا سستی می کند ؟ . چنین راز ارجداری را بدانشمندان آگاهی نمیدهد ما بوزارت فرهنگ می گوئیم : از دو حال خارج نیست : یا آنچه دکتر غنی در باره صوفیگری و چیرگی آنان بسپهر و بهمزدن آیین آن نوشته راستست و یا همه دروغ می باشد . اگر راستست چرا همان زمینه را دنبال نمی کند و بسود جوییهای از آن برای کشور و توده بر نمی خیزد ؟ . چرا جهانیان را از آن آگاه نمی گرداند ؟ . اگر دروغست پس چرا کتاب او را بچاپ رسانیده ؟ . چرا او را بنوشتن چنان دروغهایی واداشته است . آیا این کار آوزارت گذشته از همه چیز ، زبان ریشخند دانشمندان را باز

نخواهد گردانید ؟ . ما پا فشاری نموده از وزارت فرهنگ نیز می خواهیم بما پاسخ دهد . ما می خواهیم بدانیم : آن وزارت فرهنگست یا وزارت نیرنگ ؟

ما از وزارت فرهنگ چیزهای بسیار توانستیم پرسید ، این وزارت همانست که برای دانشکده ها لابراتوار و دیگر افزار ها نمی خرد و پیایی پولها می ریزد و کتابهای حافظ و سعدی و مثنوی و مانند آنها را بچاپ می رساند . همانست که چند بیمارستانی که بدستش سپارده شده بودجه آنها را نمی رساند و بیماران بیچاره که پناه بسایه دولت آورده اند بیدار و خوراک می گزارد و پولها بنام ( حق التالیف ) باین بد خواه و آن بد خواه می پردازد . همانست که اگر کتابهای سودمندی برای خریدن و یا چاپ کردن پیشنهاد شود نبودن بودجه را بهانه خواهد آورد . ولی برای چاپ کتابهای سراپا زبان هر ساله پولها بیرون می ریزد . از این زمینه ها پرسش یا ایراد بسیار می داریم . ولی از همه آنها چشم پوشیده در اینجا تنها بیک پرسش دانشی بر خاسته ایم و پاسخرا نیز در همان زمینه می بیوسیم .

کسانی که در ایران بروج صوفیگری می افزاینند بها نه ای هم ساخته اند - بها نه ای که سراپا فریب ولی گیراست ، می گویند : ( این مادیگری که اروپا را فرا گرفته چاره آن جز با رواج صوفیگری نخواهد بود ) . صوفیگری را در ایران رواج میدهند که چاره مادیگری اروپا باشد .

فروغی که سر دسته این بد خواهان و فریبکاران او میبود روزی در زمان نخست وزیریش از نوشته های من در باره شاعران و صوفیان گله می کرد و همان جمله ها را بزبان می آورد .

پاسخ دادم که سخن پر توست . زیرا مگر اروپاییان صوفی خواهند شد ؟ . آیا چنین امیدی بآنان توان بست ؟ . آنگاه مادیگری را با صوفیگری چاره کردن آیا مانده آن نیست که کسیکه از افزونی خون بیمار یا دیوانه گردیده شما چندان خون ازوبگیرد که بیکباره ناتوان گردد و افتد و بر نخیزد ؟ . یا مانند آن نیست که کسی که میخواهد از آنسوی بام فروافتد شمدستش را گرفته بایسو آورد و بگوید از اینور فرو افت ؟ .

گفتم : اگر مادیگری برای جهان گرفتاریست صوفیگری گرفتاری دیگری خواهد بود . امروز در نتیجه مادیگری مردم بی اندازه می کوشند و آزمندان پولها می اندوزند ، و فردا که بگمان شما صوفی خواهند شد همه بیکار و بیدرد زیسته از کوشش خواهند گریخت و جهان ویران خواهد ماند .

لین نتیجه صوفیگری و ماندهای اوست که ایرانیان سر زمینی را که می دارند و دست کم باید خوراک و پوشاک و نوشاک سیصد ملیون مردم را بد هد روزی بیست ملیون را نمی تواند داد و در چنین سرزمینی در بیشتر سالها کمیابست ، اگر اروپاییان صوفی شوند اروپا نیز چنین خواهد بود .

اینها را که گفتم بآنکه پاسخی نتوانست هیچی درونهنایید و این دلیل دیگر می باشد که کارهای او و همدستانش از راه بد خواهیست ، نه از روی نا فهمی .



روزی دیگری چنین می گفت ( شما بتصوف توهین می کنید . ولی متفکرین بر این عقیده اند که چاره ماد دیگری اگر باشد و نباشد با تصوف خواهد بود ) . گفتم : این سخن شما بیاد من می اندازد آنرا که لعلی شاعر شعرهایی از روی شوخی در زمینه پزشکی سروده و برای بسیاری از بیماریها و دردها درمانها و چاره ها یاد داده . از جمله در باره کزدم گزیدگی چنین میگوید :

خواهی ار د فع سم عقرب را      بشنو این نسخه مجرب را  
پنج مثقال مرگ موش بنوش      تا بحدی ترا کند بیهوش  
که رود سم عقرب از یادت      برساند تو را باجدادت

چون یکمرد کودن می بود بهمان پاسخ شوخی آمیز بس کردم . دوباره می گویم : اینها از روی فریبکاریست . نه چاره درد اروپا با صوفیگری تواند بود و نه صوفیگری در اروپا پیش تواند رفت ، پس از همه اینها ما در ایران ، باید بیش از همه در اندیشه دردهای خود باشیم بچاره آنها بکشیم . اگر چاره ماد دیگری صوفیگریست باشد . آیا چاره این در ماندگی و بیچارگی شرفیان چیست ؟ ما باید پیش از همه و بیش از همه در این باره بکوشیم .

جای هیچ گفتگو نیست که مایه بدبختی ایرانیان همان بد آموزیهای صوفیان و خراباتیان و مانند های آنهاست . در ایران کوششها باید در راه برانداختن اینها باشد . وزارت فرهنگ ، اگر برای ویرانی این کشور نبودی بایستی بوارونه آنچه امروز می کند نبرد با صوفیگری و خراباتیگری و مانند اینها را بزرگترین بابای خود شمارد . بایستی بجای کتابهای حافظ و سعدی و مثنوی و مانند اینها کتابهایی در باز نمودن زیانهای آنها بچاپ رساند و بمیان مردم پراکند . کوتاه سخن آنکه در ایران چنین سیاست بد خواهانه ای هست و يرشته بزرگ آن هواداری از گمراهیهای کهن و کوشش بآلوده گردانیدن مغزهای جوانان می باشد ، و یکی از زهر آلود ترین گمراهیها که بد خواهان برواج آن می کوشند صوفیگریست که وزارت فرهنگ آنرا براه دیگری انداخته و از چند راه برواج آن پرداخته .

اینست ما نیز در میان تلاشهای خود که در برابر بد خواهان و در راه برانداختن آن گمراهیها و نادانیها میکنیم ، گفتارهای بسیاری هم در باره بیبایی صوفیگری و زیانمندی آن نوشته کتابی جداگانه هم بچاپ رسانیده ایم ، ولی من بآنها بس نکرده میخوام جوانان دبیرستانها و دانشگاهها را از دامهایی که زیر پاهای آنها گسترده شد آگاه گردانم و آنست که با ینسخنان پرداختم .

این آزمایش نیکبست که وزارت فرهنگ شناخته گردد . آنگاه جوانان در دانشگاهها و دبیرستانها توانند خود نیز آزمایشهایی کنند و از چگونگی کار نیک آگاه گردند . هنگامیکه درس از صوفیگریست و یا در میان درسهای دیگر سخنی از صوفیگری بمیان آورده میشود و شعر های صوفیان آموخته می گردد ، از فرصت سود جسته از دبیر یا استاد پرسشهایی کنند : آیا صوفیگری با زندگانی سازگار است ؟ آیا می توان با دستورهایی که صوفیان میدهند زندگی بسر برد ؟ . آیا در زمانهای گذشته ایرانیان از صوفیگری سود برده اند یا زیان ؟ . بهر چه وزارت فرهنگ هواداری از صوفیگری می کند و برواج آن می کوشد ، بهر چه بیبایی کتابهای صوفیها را چاپ میکند ؟ . از این پرسشها بسیار توان کرد .

تنها در زمینه صوفیگری نیست . بد تر از آن شهر های حافظ و سعدیست . جوانان توانند بد آموزیهای آنان را چه در باره جبریگری چه در دیگر زمینه ها برخ دبیران و استادان کشند و پرسشهایی کنند . آن دبیری که می آید و از گلستان درس می گوید و بآن بس نکرده بستایشهای دور و دراز از سعدی می پردازد جوانان توانند صد پرسشی از او کنند . توانند باب پنجم آنکتاب را بخ دبیر کشیده بپرسند آیا کتابی با آن زشتیها جای آنست که کتاب درسی باشد ؟

این ( حق طبیعی ) هر جوان دانشجوییست که درسهایی را که میخواند سود آنها را ازپیش بشناسد . بویژه در جاییکه چنین بد گمانیهایی در میانست .

این پرسشها که بشود دیده خواهد شد که بهیچ یکی پاسخ درستی در میان نیست . در باره دبیر یا استاد نیز از دو حال بیرون نیست : یا او کسیست با خرد و پاکدرون که با سہشہای جوانان ہمراہی خواهد کرد و او نیز بیدار خواهد گردید ، و یا کسیست آلودہ مغز و دلیل نافہم کہ شناختہ گردیدہ حالش روشن خواهد شد .

آن بدی را کہ وزارت فرهنگ باین کشور می کند ( یا بہتر گویم : آن راہ خیانتی کہ فروغیہا و حکمتہا و دیگران پیش گرفته اند ) چیزی نیست کہ در خور چشم پوشی یا خاموشی باشد . من بدی در بارہ یک تودہ بزرگتر از این نمی شناسم ،

اینست جای ہیچ گفتگو نیست کہ باید در برابر آن ایستادگی نشان دادہ شود . امروز راہ همانست کہ ما اینہا را بنویسیم و جوانان را بیدار گردانیم و خواهد رسد آتروز کہ بیک کار بزرگ بزرگتری بر خاستہ این فرهنگ را از میان بر داریم و فرهنگی دیگر - فرهنگی بمعنی راست آن - بنیاد گزاریم .

امروز در ایران گفتگوی ( تعلیمات اجباری ) است . وزارت فرهنگ قانونی گذرانیدہ و روزنامہ ہا بشور افتادہ اند و گفتار ہا می نویسند . در بودجہ پولہایی برای بکار بستن آن قانون گنجانیدہ می شود

بسیار نیک ، مانیز ہمدستانیم . ما نیز شادمانیم . باید در سراسر کشور چہ در شہر ہا و چہ در دیہ ہا - دبستانہا باشد . باید ہمہ بچگان چہ دختر چہ پسر درس خوانند ، باید ہمہ مردم چہ زن و چہ مرد از فرهنگ بہرہ یابند . اینہا ہمہ راستست .

ولی آیا آموزاکہا چہ خواهد بود ؟ . وزارت فرهنگ برای بچہ ہا ی سادہ روستایی چہ ارمغان خواهد فرستاد ؟ . اگر آموزاکہای وزارت فرهنگ اینہاست کہ ہست وای بحال ایران اگر ( تعلیمات اجباری ) پا گیرد ، وای بحال این تودہ بدبخت اگر آن قانون بکار بستہ شود ،

وزارت فرهنگ برای بچگان روستایی نیز شعر ہای سعدی و حافظ و خیام را ارمغان خواهد فرستاد ، مغز ہای آنہا را نیز آلودہ خواهد گردانید ؟ نیروہای خدا دادی آنہا را نیز سست و بیکارہ خواهد گردانید :

زین پیش نشان بود نیہا بود است	پیوستہ قلم ز نیک و بد نا سود است
تقدیر ترا ہر آنچه بایست بداد	غم خوردن و کوشیدن ما بیہود است

بخت و دولت بکاردانی نیست	جز بتا یید آسمانی نیست
بگیر طرہ مہ طلعتی و غصہ نخور	کہ سعد و نحس ز تاثیر زہر و زحل است

صبر و ظفر ہر دو دوستان قد یمند	کز اثر صبر نوبت ظفر آید
--------------------------------	-------------------------

دنیا پلیست رہگذر مرد آخرت	اہل تمیز خانہ نساژند بر پلی
---------------------------	-----------------------------

سعدی خط سبز دوست دارد	نہ ہر الف جوالدوزی
-----------------------	--------------------

اگر ز کویہ فرو غلطد آسیا سنگی	نہ عارفست کہ از راہ سنگ بر خیزد
-------------------------------	---------------------------------

استادان دانشگاه ها که خود مزدوران ( گمپانی خیانت ) اند بروستاها نیزرفته بجوانان روستایی نیز سخنرانده شعر پست پایین را .

علم نبود غیر علم عاشقی      ما بقی تلبیس ابلیس شقی

بر روی تخته سیاه نوشته و در پیرامونش سخنها خواهند راند و برای دلسرد گردانیدن جوانان خونگرم روستایی از دانشها نکوهش کرده آنان را ( بداشتن ذوق و عشق و پرداختن به شعر ) خواهند برانگیخت .  
آقای دکتر غنی فرصت دیگری یافته میدان برزکتری برای رواج دادن بصوقیگری باز خواهد کرد و برای آنکه مردان روستایی را از کار کشاورزی باز دارد افسانه های ( کرامات ) صوفیان ، بویژه ( مکالمه با نباتات و حیوانات و خاک را بطلا و کریمه میدل ساختن ) را بآنان یاد خواهد داد .  
اینهاست نتیجه هایی که از ( قانون تعلیمات اجباری ) وزارت فرهنگ گرفته خواهد شد .